



مسأله و نیاز زن امروز
 زن گریزی یا زن دوستی
 نیست. می‌توان گفت بخش
 زیادی از مسایل امروز زنان
 برخاسته از طیف
 سیاست‌های «زن
 دوستانه‌ای» است که همگی
 خود را خواهان اعتلای زن
 و احقاق حقوق از دست
 رفته‌ی او قلمداد می‌کنند

داشته‌اند، و در قانونگذاری آنان
 انعکاس یافته بود، در ایران نیز
 بی‌تأثیر نماند... بدین‌گونه پس از
 ترکان مغول سنت احترام و اهمیت
 نسبت به زن را بر زمینه‌ی مطلوب و
 استواری که در طول دو قرن و نیم در
 ایران فراهم شده بود، گسترده... (ص
 ۲۵۶) بنابراین هجوم مغولان، باعث
 گسست فرهنگ ایرانی از ساختارهای
 پیشین شده اما دیری نپایید که همه
 چیز به حال نخست بازگشت.
 «موقعیت زنان ترک و غیر ترک از
 زمان اوزون حسن آق‌قویونلو، قوس

«فرهنگ» را با نگاه مردانه یکسان تصور کرده است، اما چون
 سخن از فرهنگ است، دست کم می‌بایست از زبان زنانی که به
 باور نویسنده «کلید رازگشای فرهنگ» (ص ۱) به حساب
 می‌آیند، نیز سخن به میان بیاید.

نکته‌ی دیگر به محدوده‌ی تاریخی بحث بازمی‌گردد که
 نویسنده در مورد آن نیز ساکت است. از فحوای کتاب چنین
 برمی‌آید که حدود تاریخی مورد نظر نویسنده به استثنای مواردی
 که در حکم مقدمه یا موخره برای مباحث اصلی به شمار می‌آیند،
 عمدتاً از پیش از ظهور اسلام تا قرن هفت و زمان هجوم مغولان
 را دربر می‌گیرد. این دوران به سبب تأثیرگذاری تاریخی از اهمیت
 بسیاری برخوردار است، اما دربر گیرنده‌ی تمامیت فرهنگی ایران
 نیست. هجوم مغول، به رغم اثرات زبانبار، بر وضعیت زن ایرانی
 تأثیر مطلوب داشته است. «موقعیت ممتازی که زنان نزد مغول

سیمای زن:

تئوری یا واقعیت؟

فاطمه صادقی



○ جلال ستاری
○ سیمای زن در فرهنگ ایران
○ نشر مرکز

نویسنده - اگر چه از طرق گوناگون - آن است که ثابت کنند که فرهنگ ایرانی از ظرفیت‌های بالقوه‌ای برای پیدایش نگاه جدید به زنان برخوردار است. بحث درباره‌ی موفقیت چنین نگاهی را به انتهای این مقال وا می‌گذاریم.

به رغم عنوان کتاب، نویسنده در طول نوشتار به تعریف مشخصی از «فرهنگ» نمی‌پردازد. با در نظر گرفتن

تعاریف ریچارد ویلیامز از فرهنگ - یعنی: ۱- تعریف لیبرال اومانستی که عبارت است از فرایند کلی تکامل فکری، روحی و زیباشناختی، ۲- روح کلی حاکم بر اجتماع یا دارایی جمعی، ۳- کنش‌های ویژه‌ی فکری و هنری که بیشتر دلالت بر موسیقی، ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی، تئاتر و فیلم است و ۴- نظام معناداری که از طریق آن یک نظم اجتماعی، مستقر و باز تولید می‌شود - به نظر می‌رسد که نویسنده میان تعاریف دوم و چهارم در نوسان است. به عبارت دیگر نویسنده به بررسی سیمای زن اولاً در یک روح کلی اجتماعی پرداخته و ثانیاً در بعضی نقاط به‌ویژه در آنجا که علت استقرار این روح کلی را تبیین می‌کند، به نظام‌های دلالت‌کننده‌ی فرهنگی اشاره دارد.

به نظر می‌رسد نویسنده در دستیابی به سیمای زن در این روح کلی عمدتاً از زبان کسانی سخن می‌گوید که گویی تنها پرورش‌دهندگان و حاملان فرهنگ موجودند. بنابراین کتاب عمدتاً به سیمای زن در نگاه مردان فرهنگ ایرانی اختصاص دارد. غرض آن نیست که بگوییم نویسنده در این جا

نگاهی به ادبیات مربوط به زنان در چند سال اخیر نشان می‌دهد که بیشترین علاقه در این زمینه متعلق به حوزه‌هایی چون اسطوره‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ و ادبیات است. در حوزه‌ی علوم اجتماعی و فلسفه در ایران گویا مسأله‌ی زن همچون خود او موضوعی بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت تلقی شده و گذشته از برخی ترجمه‌ها یا تألیفات معدود در این زمینه کار چندانی صورت نگرفته است.

این امر شاید به آنجا بازگردد که علوم اجتماعی و فلسفه مسایل مربوط به زنان را در وهله‌ی نخست دغدغه‌ی «زنانه» تلقی کرده و یا آن را تنوع‌طلبی علمی به حساب آورده‌اند. این در حالی است که امروزه در حوزه‌های مربوط به علوم انسانی، «فمینیسم» به عنوان پارادایم و نوعی متد یا روش علمی در کانون مباحث فرهنگی و اجتماعی جای دارد. در همین راستا با عنوان منحصر کننده‌ی «مطالعات زنان» - که مسایل زنان را به حاشیه رانده و در عنوانی شیک و تقلیل‌دهنده بسته‌بندی می‌کند - نیز مخالفت‌های بسیاری صورت گرفته است.

مسأله‌ی زن با دو سویه در ارتباط تنگاتنگ قرار دارد: از یک سو با فرهنگ و از سوی دیگر با قدرت و دست‌کم یک سوی این رابطه یعنی ارتباط با قدرت مورد غفلت واقع شده است. در سوبه‌ی دیگر کتاب «سیمای زن در فرهنگ ایران» به قلم آقای دکتر جلال ستاری بوده است. نام کتاب شباهت با تحقیق مختصری دارد که مرحوم جمالزاده چندین سال پیش تحت عنوان «تصویر زن در فرهنگ ایرانی» (۱۳۵۷) به نگارش درآورد. میان محتوای این دو کتاب تفاوت بسیار است، با این‌همه دیدگاه‌های ستاری و جمالزاده در موضوع زن شباهت‌های بسیاری نیز به یکدیگر دارد. از جمله مساعی هر دو

نکته غفلت شده است که پیدایش رسوم ناپسند و شکل‌گیری آداب ویژه، بیش از آنکه علت باشد، خود معلول پیدایش نگاهی ابرازی به زن بوده است که نه تنها حوری، که زنان عقدی را نیز دربر می‌گیرد. در این نگاه، زن تا حد برده، کنیز و یا ابزار تولید مثل تنزل می‌یابد. از سوی دیگر رسوم نامبرده، از مدت‌ها قبل در بسیاری جوامع مانند ایران به‌ویژه در میان طبقات ممتاز جاری بوده است. اما آنچه در این دوره چشمگیر است همه‌گیر شدن و رواج آنها حتی در میان طبقات فرودست اجتماع است. در نتیجه این پرسش همچنان باقی است که چه عاملی یا عواملی در پیدایش یا شیوع چنین باورهایی دخالت داشته‌اند؟

عامل دوم در انحطاط موقعیت زنان به اعتقاد نویسنده عبارت از اختلاف میان زندگی شهری و روستایی است. «رسم کنیز گرفتن و تعدد زوجات عادتاً خاص مردم شهری، آن هم نه همه‌ی آنان، بلکه بیشتر منحصر به طبقات مرفه جامعه‌ی شهری است. زندگی روستایی ایجاب می‌کرد که زن چون مرد کار کند. به همین علت زن روستایی در خانه مجبوس نمی‌ماند. روستایی جاریه ننگه نمی‌داشت، چون توانایی خرید و نگاهداری کنیز نداشت. از این رو خانواده‌ی روستایی استوارتر و قوی‌تر از خانواده‌ی شهری بوده است.

به همه‌ی این دلایل در جامعه‌ی مورد بحث روی هم رفته دو نوع عشق و عاشقی پدید آمد و پا گرفت که یکی بدوی و دیگری بلدی [حضاری] است. در اولی، بستگی و وفای مرد به زن بیشتر است و ویژگی دومی، لذت جویی و کامرانی است. در یکی مرد ایثار نفس می‌کند و در دیگری دوستدار هوای نفس خود است.» (ص ۱۳۴)

پیدایش شهرنشینی نه تنها مناسبات میان زن و مرد، بلکه بسیاری از دیگر شئون انسانی را دگرگون ساخته است. این مساله همچنان که نویسنده یادآور می‌شود، می‌تواند به ساز و کارهای اقتصادی و کاهش نقش زن در تولید وابسته باشد. این دوران در بسیاری از تمدن‌های بشری مصادف است با دوره‌ی آغاز تخریب طبیعت و شیوع و گسترش جنگ‌ها در روابط میان ملل. به اعتقاد لوی استراوس پیدایش تمدن و پیچیدگی در روابط انسانی علی‌القاعده با پیدایش مردسالاری همراه است و بنابراین، این پدیده، طبیعی روابط انسانی محسوب می‌شود. پژوهش‌های تاریخی مردم‌شناختی نظریه‌ی استراوس را ابطال می‌کند، اما تردیدی نیست که پیدایش مناسبات اقتصادی از نوع تجاری در سلطه‌ی مردان بر زنان و سرکوب و تخفیف زن نقش بسیار داشته است.

به اعتقاد نویسنده عامل سوم در این فرایند به وضع و موقعیت خاص زن از نظر اقتصادی باز می‌گردد. (ص ۱۳۵) در مورد اخیر علایق اقتصادی معطوف به گردش ثروت، موجبات محرومیت زنان از حقوق میراثی و بالطبع سایر حقوق را فراهم آورده است. از این رو عامل سوم را نیز همچون مورد دوم می‌توان در ذیل عوامل اقتصادی دسته‌بندی کرد.

عامل چهارم در ذیل مورد نظر نویسنده قرار ندارد و با این همه به نظر می‌رسد که از اثر گذاری و تعیین‌کنندگی بسیار برخوردار است. نویسنده آن را در قالب یکی از فصول پایانی کتاب تحت عنوان «انگیزه‌های جهانشمول» طبقه‌بندی می‌کند. بر این اساس تخفیف زن و کاهش منزلت او در جوامع بشری نه تنها از ویژگی‌های ایران قرون وسطی، بلکه از مختصات تمامی ممالک قرون وسطایی «از جبل الطارق تا ژاپن است.» (ص ۲۳۳)

با برشمردن این عوامل سعی نویسنده بر آن است که به جستجوی عوامل پیدایش ناسازواری در میان فرهنگ مضبوط در متون و کتاب‌ها از یک‌سو و کردارهای فرهنگی از سوی دیگر پرداخته و دلایل این تناقض میان قول و فعل را در حد امکان مورد کاوش قرار دهد. با این همه در آنچه نویسنده آن را به «شکاف میان قول و فعل» تعبیر می‌کند، تردیدهای بسیار وجود دارد. گذشته از مخالفت یا موافقت با این نظریه باید در برخی مفروضات آن تامل نمود. از جمله آنکه براساس این ایده، نویسنده ارتباط میان فرهنگ مضبوط

و کردارهای فرهنگی و تأثیرگذاری آنها بر یکدیگر را کم‌رنگ می‌بیند. این در حالی است که برخی از مهم‌ترین باورهای فرهنگی در مورد زنان، حاصل عقاید و ایده‌های افراد پرنفوذی نظیر غزالی است. به نظر می‌رسد که در این رابطه‌ی دو سویه، فرهنگ عامیانه آنچه را که با بسترهای فرهنگی از پیش موجود سازگارتر بوده دستچین نموده و به راهنمای عمل مبدل ساخته است. از این رو در میان باورهای گوناگون در مورد زنان آنهایی مورد پسند اجتماع قرار می‌گیرند که بیانگر دیدگاه‌های مسلط فرهنگی باشند. با این همه در بخش زیادی از متون مضبوط ایده‌هایی وجود دارند که برخلاف روح کلی مسلط بر اجتماع، زن را به گونه‌ای دیگر می‌نگرند. ستاری از این دسته به عنوان نمونه به ابن عربی و بهاء ولد (پدر مولوی) اشاره می‌کند.

پرسش آن است که آیا در این مرده ریگ دستاوردی که امروز بتوان از آن بهره جست یا خاطره‌ای احیا شدنی موجود است؟

در ابتدا از تشابه میان آرای ستاری و جمالزاده یاد کردیم. هر دو نویسنده با مرور در سنت‌های ادبی، فکری و تاریخی برآند که در فرهنگ ایرانی زمینه‌هایی وجود دارد که با اتکا بر آنها می‌توان تجدید نظر در سیاست‌های پدرسالارانه را به انجام رساند. با این همه به نظر می‌رسد که بازبینی فرهنگ عرفانی، ادبی و فلسفی دستاورد چندانی دربر نخواهد داشت. حاملان فرهنگ ایرانی دو سر طیفی را تشکیل می‌دهند که از زن‌گریزی (misogyny) و زن‌ستیزی آغاز می‌شود و به زن‌دوستی (philogyny) خاتمه می‌یابد. یکسر این طیف از آن غزالی و دیگر زن ستیزان مشهور و سر دیگر از آن کسانی است که ایده‌های آنها در جامعه‌ی آن روز با استقبال مواجه نشد. بدیهی است که در این میان سرو کارو ما با این طیف اخیر است. اما به نظر می‌رسد که در مقایسه با نیازهای فرهنگی زن معاصر، از این طیف نیز میراث قابل توجهی بر جای نمانده است. زیرا مساله و نیاز زن امروز زن‌گریزی یا زن‌دوستی نیست. می‌توان گفت بخش زیادی از مسایل امروز زنان برخاسته از طیف سیاست‌های «زن‌دوستانه‌ای» است که همگی خود را خواهان اعتلای زن و احقاق حقوق از دست رفته‌ی او قلمداد می‌کنند.

علاوه بر این علل چهارگانه‌ای که نویسنده برای تبیین شرایط فرهنگی برمی‌شمرد، (یعنی پیدایش رسم‌های ناپسند، علل اقتصادی و انگیزه‌های جهانشمول) برخی رو به افولند و برخی دیگر تأثیر تعیین‌کننده‌ی خود را از دست داده‌اند. با وجود این واقعیت‌ها حکایت از آن دارند که عصر ما عصر پدرسالاری نوین و سیاست‌های جنسی از نوع دیگر است. بسیاری از آداب و رسوم ناپسند سده‌های گذشته از میان رفته‌اند و با این وجود در وضعیت زنان نسبت به گذشته تغییرات چشمگیری صورت نگرفته است.

سیمای زن در فرهنگ ایران به رغم توانایی ناکافی در پاسخ به پرسش‌هایی از این دست، دربر دارنده‌ی اطلاعات فراوان در موضوعات مورد بحث است که با نثری قوی و پرکشش به نگارش درآمده است و در نوع خود آغازگاهی مهم و نقطه عطفی در مطالعات فرهنگی ایران به حساب می‌آید.

فهرست منابع:

- ۱- جمالزاده، محمدعلی، تصویر زن در فرهنگ ایرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۲- ستاری، جلال، سیمای زن در فرهنگ ایران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۳- مر نیسی، فاطمه، زنان پرده‌نشین و نخبان جوشن پوش، ترجمه‌ای ملیحه معازده‌ای، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.
- 4- Glenn, Jordan@ Weedon, Chris, Cultural Politics, Blackwell Publishers, 1995.

نزولی پیمود تا به وضع نازل و برده‌وار زنان عصر صفوی رسید. در عصر افشاریه و زندیه نیز به علت تداوم سنت فرو دست شمردن زن، تاریخ ایران کماکان «تاریخی مذکر» بود.» (ص ۲۵۹)

در این محدوده‌ی زمانی تنها فصلی که به گونه‌ای اختصاصی به وضعیت زن در ایران قبل از اسلام اختصاص دارد، در حکم «درآمد» یا «مدخلی» است که بیشتر در خدمت پردازش «شکلی» کتاب قرار دارد و بنابراین نمی‌توان بر مبنای آن نظریه‌ای را ساخته و پرداخته کرد. به نظر دکتر ستاری در این مقدمه، وضعیت زن قبل از اسلام «از لحاظ نظری و عملی متناقض بوده است، و همین واقعیت داوری در آن باره را به نحوی روشن و قطعی دشوار می‌کند.» (ص ۲۵)

در مابقی فصول کتاب نویسنده با بهره‌گیری از نظریات دیگران و به‌ویژه فاطمه مرینسی در کتاب *le harem politique* بر آن است تا ثابت کند که زن در متون قرآنی و نزد پیامبر اسلام از مقامی ارجمند برخوردار بوده و ضعف و زبونی او را باید مولود عواملی دیگر دانست که علاوه بر این موجب اشاعه‌ی رسم‌های ناپسندی همچون سرپیه‌بازی، کنیزبازی و غلامبارگی و امرد بازی بوده‌اند. مرینسی به عنوان یک منتقد فمینیست عرب با دیدگاهی امروزی به سراغ تاریخ رفته و تصاویر زیبایی را از صدر اسلام و نحوه‌ی برخورد پیامبر با زنان به تصویر می‌کشد. به اعتقاد او افول زنان را از مقامی که نزد پیامبر و صحابه از آن برخوردار بوده‌اند باید پیامد سیاست‌های نخبگانی دانست که با رویگردانی از سنت‌های پیامبر، فرهنگ زن‌ستیزی را به‌وجود آورده و یا آن را دامن زده‌اند.

ایرانیان زمانی با فرهنگ اسلامی آشنا شدند، که مدت‌ها بود میراث پیامبر به فراموشی سپرده شده بود. این روند نه تنها بر وضعیت زنان تأثیر مطلوبی نداشت، که بر موانع پیشین افزود و روند افول زن در جامعه را شدت بخشید. این امر خود تا حدی به وجود تعامل میان ساختارهای فرهنگی پیش و پس از اسلام و وجود زمینه‌های آن در فرهنگ ایرانی بازمی‌گردد. از این رو تأمل در مبانی فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و جایگاه زن در آن، مجالش بیش از یک مقدمه‌ی کوتاه را می‌طلبد، به‌ویژه از آن رو که برخی از مهم‌ترین رسوم فرهنگی سده‌های بعد، از جمله رسم حرمسرداری، فروش زنان، و... علاوه بر برخی خاستگاه‌های عربی ریشه در فرهنگ ایرانی و جذب و انحلال آن در باورهای اسلامی داشته است. نویسنده این آداب و رسوم را به عصر هخامنشی و ساسانی مربوط می‌داند. (ص ۲۰)

لازم به یادآوری است که در مورد جایگاه زن در عهد جاهلی و تأثیر آموزه‌های دینی اسلام، میان نویسندگان مختلف اختلاف نظر وجود دارد. در این میان ستاری به نظرگاه دوم نزدیک است. در این نظرگاه آموزه‌های اسلامی باعث براندازی آداب ناپسندی همچون موثودات

(رسم زنده به گور کردن دختران) می‌شود. از این رو به نظر ایشان اسلام موجبات اعتلای مقام زن در جامعه‌ی پدر سالار جاهلی را فراهم آورده و یا دست‌کم روند پرشتاب آن را کند نموده است. در نظرگاهی دیگر با تمایز میان فرهنگ حضاری (شهری) و فرهنگ بدوی موقعیت زن در هر کدام از این دو فرهنگ مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این دیدگاه فرهنگ دوره‌ی جاهلی از کدها و نظام‌های معنایی یکسانی برخوردار نیست. سید امیر علی موقعیت زن در فرهنگ حضاری و بدوی عصر جاهلی را چنین توصیف می‌کند:

«در میان برخی از اعراب ساکن شهرها و روستاها که عقاید اخلاقی سست مایه‌ی مرسوم در میان سومری‌ها، ایرانی‌ها و رومی‌ها را پذیرفته بودند، موقعیت زنان... بی‌نهایت منحط شده بود. اما در میان برخی از اعراب بادیه، زنان از آزادی زیادی برخوردار بودند و بر امر دارایی و ثروت قبایل خود نفوذ بسیاری اعمال می‌کردند... آنها رزمندگان را تا میدان نبرد همراهی می‌کردند و در آنها روح دلاوری و قهرمانی می‌دمیدند، و سلحشوران در حالی که ستایش‌های خواهر، همسر و یا معشوق را ترنم می‌کردند، به صحنه‌ی نبرد یورش می‌بردند. شجاعت و سخاوت بزرگترین فضیلت‌ها برای مردان و عفت و پاکدامنی بزرگترین امتیاز برای زنان به شمار می‌رفت. اهانتی که بر زنی از قبیله‌ی می‌رفت، قبایل صحرا را در سرتاسر شبه جزیره به آتش می‌کشید. جنگ‌های مایه گرفته از توهین به مقدسات که چهل سال به طول انجامید و پیامبر آنها را خاتمه داد، از اهانتی که بر دختری جوان در یکی از بازارهای عکاظ وارد شد، پا گرفته بود.» (ص ۹۳).

برخلاف مرینسی، ستاری پدید آمدن ناساز وارده در مورد زنان و پیدایش فرهنگ زن‌ستیزی و زن‌گریزی را نه در سیاست‌های نخبگان، بلکه در عوامل دیگری جستجو می‌کند که می‌توان آنها را در ۴ مورد خلاصه کرد: اول پیدایش رسم همخوابگی با کنیز و جاریه، دوم اختلاف میان زندگی خانوادگی و مفهوم عشق در شهر و روستا، سوم: تأثیر دلمشغولی‌های اقتصادی والدین در نهاد و بنیان نکاح و چهارم: وجود ساختارهای جهانی پدرسالاری و تأثیر آن بر فرهنگ‌های منطقه.

رسم همخوابگی با کنیز یکی از علل عمده‌ای است که زن را در جامعه از مقام برابر با مرد فروافکنده است. (صص ۱۳۴ - ۱۲۷) «زن شرعی غالباً به ظاهر پایگاهی برتر از جاریه دارد، اما در واقع جواری همه‌ی مزایای زنانگی و شئون عشق را غصب و به خود منحصر کرده بودند.»

بدین‌گونه اندک‌اندک در میان بعضی قشرها و طبقات ممتاز اجتماعی دو پایگاه برای زن به وجود آمد: یکی پایگاه زن عقدی براساس نکاح دائم و آن دیگر پایگاه جاریه و کنیز... همسران شرعی در رقابت با جواری شکست خوردند... زنان شرعی در نهایت در تفسیر و حدیث و کلام، دانا بودند و همسران دیگر (جواری) از شعر و ادب و غنا بهره داشتند.» (ص ۱۳۱) در این توصیف با همه‌ی دقت آن از این

